

جیل اول

۱۷۱

نام نویسنده

از مادری داشت مریم رای و نف بلقیس خای ما ^{بانی} لیس سعادت زلفش فایلی کنی خاندان رستا
 مادری مهر پرور قمر نظر مهر نجام دل مادرش از عم امام مظلوم خون روی زلفش از غازه اشک کلکون
 و موافق حدیث امام زین العابدین در اول تضاری بود و با مادرش جناب امام حسین مسلمان شدند
 و در ملازمت آنحضرت میبودند و چون در صحای کربلا آنحضرت را نهادند مادرش فرزند گفت
 ای عزیز امر و زدیست که جان خود را بفدای شام فرزانتان بخیزی و ثناب نام صدق ابی شریحه
الذین آمنوا یقابلون فی سبیل اللہ شوی مؤلفه بیاز بیج صفت روی نوی فرزند نگاه
 براه مفر ذریه خلیل الله بنیای خیز که خای نم نشستن نیست طناب عمر ترا چاره جز کستن نیست
 و مگر کسریند که بر احکم بکت و رشده علاقی این جهان فایزرا کست اما با اینکه از جهات ما بوس بود
 دلش در اندیشه کاردن نوع و من بود که ابا بعد از وی بان ناکام چه روی دهد و کس از کشته شدن او
 این بیچاره چه چاره نماید با مادر گفت که اگر اجازت دهی مویش ما بوسم و زوجه نوع و سمم ذاکه هنوز از
 درخت و صالم بری و از نخل لقای شیری بخید که بروم و ذای تمام مادر و هب گفت ای عزیز نهاد بر و اما
 منبر هم که دست عقیقتش بند پای تو کرد و و ذان عقیقتش دام راه نوشود ایجان مادر هیچ میدانی که دامنا
 که امر و ذان خون شهادت خای شادی بنکد فرزند ما بوس جمله جان نمینود در عروس و سو که از داغ
 شوگرش خال ملالی بر روی دل نه فدای غازه سرخ روی خدمت نهاد در بنیاد ایجان مادر مسالاد
 میسور و بر بندگی و بار سفر جان نمیندی و هب گفت ای مادر **مؤلفه** من که از بندگی شاه پناه
 شادم طایر قدسم و از مرد و جهان از دم کرد و عظام هم نمینود من دیده دوست سر کبریا بر
 کوی وفا میدادم محبت من با زن بجهت آنست که خادمه سزای رسالت و خاریه شاه ولایت است پس
 نام از آن انوس برزدان عروس آمد بنظر حضرت بیجان او دید و از دیده اشک خوین بارید و بزبان
 حال با خود **مؤلفه** مرغ دل را اگر نبودستی هوای بلغ خلد کی توانی بر بارش سگ روی این
 چنین از زن فرزند از کرب و راه و کفن و کونگاه و هب داشت که او را امری در نظر و هوای در دست
 برخواست و دست در اغوش او در آورد گفت ای بیدلفکار وای با رع کسار **مؤلفه** مثل ایام
 دکرا بکل تو خندان نیستی این چنین نالان و کران از برای چیستی و هب گفت ای نواز و ایام
 دستا من **مؤلفه** از سر کوی تو اهنک مفر خواهم کرد خانه صبر ترا بر روز خواهم کرد
 دوره بندگی شهیدان امروز از توای راحت جان قطع نظر خواهم کرد بدانکه سران دارم که دستا
 ابد بر اینقد جان خردار شوم و دولت سرمد بر اینهای شهادت بدست اووم و اینک بجهت و ذاع تو آمد
 و از تو القاسم ان دارم که جتنای الهی راغبی و شهادت مرا سعادت ذاتی زن گفت که ای عزیزانه هرگاه بر
 جهاد میبود من نیز جان خود را فدای فرزند رسول خدا میبودم **مؤلفه** نکومت که از این سر

شهادتِ وهبِ عبد الله

۱۷۹

قراردست بدار نکویمت که بگوی و نامش پامگذار برویین که سرافراز نشابین شوی ^{منوم فدای}
تر باقی حسین شوی اما بشوهر نامدار وای یوسف مصر اعتبار من که با کنیزی خاتون دنیا عاز دار ^{از بیگنا}
توقع دارم که در حضور شاه مظلومان بامن شرط کنی که در روز قیامت مرا با زطلی و از مصالح خود محروم
نشازی و امروز با حضرت التماس و درخواست نماه که مراد مسلک کثیران اهل بیت اطهار جاد مد نامبد
از شهادت تو خاد منم و باشم و استان کعبه سعادت ترا از مرکان جاروب و از دیده اب نایم و هب تمشای
و ترا قبول نموده او را بخدمت حضرت امام حسین آورد و مقصود او را حاصل کرد و بعد از التماس بسیار
اجازت حرب یافت و رجز خانان متوجه میدان دزم گردید و کوهی از ان اشرا و اطعمه شمشیر ابدان ساخت و
دار مردی ^{مردی} که داد اما از ن دل روشن از فرقی شوهر مینا لید و میگفت مؤلفه خان کرده
بفصد جان منست سپهر کینه و در ماه مهر این منست همین دم است که از سر صدم افتد همان دست
که شاختر ایشان منست پس وهب بعد از جهاد بسیار و جنگ با ان جماعت اشرا را بار دیگر بسوی ماند
وزن برکش و گفت ای مادر ایا از من راضی شدی مادر گفت ای فرزند گرامی مؤلفه رضای من همه
آنست که رضای خدایت سعادت تو بخوش شود بودن زمر است در از زمان زن تو زلفی شوم که در
میدان منک بخاک شهادت بخون شود غلطان و سر کعبه اقبال عالمین شوی سر فدای تو فریانی
حسین شوی زن وهب گفت ای شوهر ما را غریب و بیگس مگذار مادرش گفت ای فرزند سعادت مند پایی بند
غم او مشو ^{مشو} ثناب تا جان خود را فدای امام حسین نمایی تا در روز قیامت بدش عهد مطلق شمع تو باشد
پس وهب برکش و مرزانه مبارزت کرد تا نوزده نفر سوار و دو دوازده پیاده از ان اشقیار اناجاک ممالک
انداخت و چون مادرش او را با اناجاک مشاهده نمود عود خیمه را برداشت و متوجه مر که گردید و میگفت
پدر و مادر دم فدای تو باد ای فرزند برای جر و عمرت حضرت رسالت جنگ کن تا شهید شوی و سعادت ابدی
و پادشاهان پس نیک اختر هر چند مبالغه میکرد که مادرش بر کرد قبول نمی نمود و میگفت مؤلفه
من چه حاجت به تشییع که مگر بر گردد پس زنده حق دانست و فریانی حضرت امام حسین چون انحال
مشاهده نمود شمار اجزای خردم که دقیقه از باری اهل شمال فریاد داشت نمود پد این زن صانع
بر کرد که بر زنان جناد نیست ان زن چهاره ناچار برکش اما روی درضا و دیده بسوی فرزند با وفا داشت
و زبان ^{خال} میگفت مؤلفه که فریمان تو بود ای فرزند اولاد خلیل بر من یکشم ز قریب انگاه این چنین
وهب را بای جنگ غوطه و در در جله جها شناور بود تا آنکه شهید شهادت بگامش رسید و ظاهر وحش
باشیان فرود رس و پدید چون زن وهب شوهر خود را کشته دید بیتاب شد و نیز داد و پدید روی او
گذاشت و خاک از روی او پاک میکرد و نوحه و زاری میکرد مؤلفه مراد ناله بر ان کلین
چون میکرد بدان از مره سیلاب خون روان میکرد در ان حال شمر لعین غلام خود را امر کرد که

که عمودی بر سران فرزانه زد و او را بشوهرت ساخت **مؤلفه** چه ظاهری که باو نهری از کان آمد
 خدنگ جو را و اندا شیان آمد سپرد جان به بریار بفریند خویش بخلد رفت بسوی سرور سینه خوش
 بکستان جاعقد خرمی بستند بگافو با یوان قدر نشستند **مروست که چون و هب**
 کشند کافوی سر او را بر داشت و بجانب لشکر امام حسین انداخت ما در وقت سو فرزند را بر داشت و بی
 لشکر مخالف انداخت بکنفر از ایشانرا اجهتم و اصل کرد این صورت اشاره بر آنست که در راه دوست فایم
 دیگر پس نمگیریم پس عمود خیمه را بر داشت و درو بانگافران گذاشت و درو ناگس و دیگر را بقتل رسانید حضرت
 فرمود اینا در وهب بر گردان نیک زن برکش و گفت خداوند امید مرا قطع کن حضرت فرمود اینا در وهب
 خدا ترانا امید می کرد اند نو پیرت در اعلى درجه بهشت در خدمت حضرت رسالت خوا امید بودی
مجلس هشتم از باب در بیان شهادت ثانی عماد عمر و بن خالدار
 و خالده پیر او سعد بن حنظلہ بنی و غیر بن عبد الله مدحی و رضی الله عنهم **الحمد لله الذی جعل الانباء بینه**
الایام و بینة الانباء و اصل علی بنی الذی یكون خیر الانباء بینه قال **مُحَاطِبًا لِأَصْحَابِهِ الْوَلَدُ تَرَانِهِ وَعَمَّا وَصَّيَهُ**
عَلَى أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادِهِمُ الطَّيِّبِينَ الْمُعْضُومِينَ الْمَظْلُومِينَ سَمَاءَ الْأِمَامِ الْمُعْضُومِ وَالسَّيِّدِ الْمَظْلُومِ
سَبِيلِ الْأَخْبَارِ وَدَلِيلِ الْأَنْصَارِ شَمْسِ الْخَافِضِينَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ **مؤلفه** احسین
 ابرو را زادگان دستگیر حمله افتادگان هر که را گردیده در دمه دلیل در چهارم کرد و او دلیل
 ای ز تو مگو و دار الملک جان ایجه جان و ایجان جهنا کاش میبودم من از اقصانو در زمین کر بلا
 غم خوار تو کاشکی میشد کتبت جانم ای نوحان بخش من و ایمان من تا که معرفت بهجت شاد کام
جان خیر البشر خزانام یکی از اصحاب آن حضرت عمر بن خالدار است
 که او را پیری بود خالدا نام پدر مسلم اهل اسلام بود و پیشتر شایسته خلود در دار السلام از چین پدر توی
 شهادت پیدا از رخسار پیر لغات سعادت بخدا پدید در خنی بود در بوستان ولایت شاه ولایت بر آمده
 پیر از شاخدار تها ل جو سار هدایت سر را ورده کام پدر از شهت محبت سرور شهدا شیرین روی پیر از
 نور دوستی اولاد شیر خدار شک مهر سپهرین **مروست** که چون بگردید که سرور شهدا در
 کر بلا در بر سپاه و سپاه طایفه پدید گراه ایستاد و اصحاب سعادت تابان حضرت بکان بکان سپرد
 اشار و انجیابان جنانند از شاهده بیکی و غیر نوحان حضرت بر اندیشید و نیزان حال با خود باین مقال بود
مؤلفه شد وقت آنکه باشدین من و قائم خان و ابان غریب بلا کشر فدا کنم سبط رسول مانده
 ایندیش کن غریب خود را فدای این شرف و اصباکم بند و فاکردن تسلیم افکنم از خویشین در سوخت
 رضا کنم بخدمت سرور عزیزان حضرت سید الشهدا آمده رخصت جهاد حاصل نمود و منو جبرئیل گاه
 گردیده چندان مقاله کرد که توان داشت و آخر الامر شهید شهادت چشید و بمقصود خود رسید پسرش خا

الایام و بینة

شهادت سید عیسیٰ عیسی

چون دید که پدر نامداوش کشته شد بزبان حال گفت کرای خالد اگر خلود جان و شرف خدمت سر
پنیران و امشاق اینک بروی پدید کن تا بصادق شهادت باز گردی **مؤلف** از بهر حصول این
اجلال و شرف در باری فرزند شهناج نجف مانند پدر در شهادت بسیار ناکشف شود معنی
فرزند خلف پس گردانیدند آن ناخ و بساری از آن کافران و احمقان هلاک انداخت تا آنکه حضرت
بسیار بیدان آن نوجوان او ضربت بر و سنان اهل عدوان رسیده از یاد و آمد و سرخ روی پدید ناخوی
خود ملحق گردید معنی کل شیء بر جمع الی اصله ظاهر شد **پس بعد جنت عیسی**
خلود جان پرو خالده و عمر و پدر آن بخدمت حضرت امام حسین آمد و رخصت یافت و مستوحیة قتل گردید
و بساری از آن منافقان را بساری حیم فرستاد و خلعت سعادت پوشید و ساغر شهادت نوشید و خم
عمیر عبد الله مدحی شمشیر کشید و گردانید و میدان کارزار آورد و بساری کافران را از حاکمه
حیات بیرون کرد و ضربت مسلم جناب و عبد الله بجلی از یاد و آمد و ایام حیاتش بیژ آمد و هر یک از صحابه
انحضرت که شهید میشدند عسکر قلیل مغر ذریه خلیل را شکستی عظیم ظاهر میکردید و نمز و زبان لعین
غنی نمائاد که در هیچ زمانی اولیای خدا و دوستان ائمه هدی بعدت و جمعی اصحاب سعادت تاب انحضرت
نمودند شاهد بر این مدعا اینکه چون حضرت رسالت از دنیا رحلت فرمود دوستان و یاوران حضرت
امیر المؤمنین **مغیر** بود بکلان و اباذر و مقداد و عمار و از حضرت انصاری حضرت عریک و کوشه نشینی
اختیار فرمودند و هم چنین در وقتی که امام حسن مجتبی زاناج امامت بر سر آمد در هنگام مقاتله و مقابله با
معاویه علیه اللعنه و الحارثه و یاور و هواداری از برای آن حضرت باقی نمائند از آن بود که بنای عمار **مغیر**
انجام داد و صخرای کربلا مفشاد و در تن از انقیاد و زهاد و اولیا و عباد بدوران حضرت آمدند و هر یک
شهادت را بر بند کانی دنیا اختیار نمودند و کوشش کردند تا آنکه بیکان بیکان بدرجه شهادت رسیدند **مؤلف**
کر بگویم و صفشان بچند شود دفتر مفشاد من کاغذ شود هر یکی اندک بلا چون نوح بود قدرشان افزون
ز قدر روح بود هر یک را دل پلا از سر او بود سپهر فاکب و سیر بار بود جمله اصحاب باران حسین
سر کبر بودند فخر غالمین **قیالبتی** کت مهمم فافوز فوزا عظیما **مجلس حضرت از باب ستم**
در بیان شهادت سید عیسی عیسی وی الاحقر امرضی اللعنه
الحمد لله اللبت جلتان من السیلین من امة خیر المرسلین وصیته نایف مضمیبه سبطه من الباکین و اهل
قلی صاحب المیراج و صاحبی بل الکرم و التاج محمد المحمود و جیب ملک الودود علیه الف الف
الصلوات الی یوم الودود و علی الخیه اسد الله الساع و علی اولاد الطینین الطاهرین امام الانقیاد
وسید الشهداء ملاذ الثقلین ابی عبد الله الحسین علیه السلام **مؤلف** چون مهادر را حق
سر باختند و است عزت بخدا فراختند زلفش این در صفای سوختند تا سر او را و دانی ساختند

در جهان اندوختند چون بدر یا خویش را انداختند **حرفیت** که در روز بد عنبر و شب
 پسران رسیه و ولید بن عنبر اسلمه بن زامت کردند و بر کفهای سوار شدند بر اسبها حضرت بشایر
 المرسلین آمدند و مبارز طلبیدند شه سوار مضمار جامد الکفار احد مختار شه فراز اضار و ابر که
 اند شمشان خداوند جبار مقرر فرمودند چون مقابله آن شه نزار با آن ملاعین اثر او شد عسک از ایشان
 سوال نمود که شما چکسایند که محمد شاز اجمار زت ما فرستاده است ایشان در جواب گفتند **مؤلفیه**
 ما ناصر دین کبریا ایم ما نایار جناب صطفایم ما غاکف کعبه یقینم ما دشمن دشمنانیم ما نیر زود
 انخیا از خیل مهاجران و انضیا عنبر در جواب گفت شما کفوما نینسپید و مقاتله ما باشا غار است مؤلفیه
 گویند ز ما بان سرفراز کی صاحب تخت و اغزاز ما نزد تو کونه اهل کشیم سیکانه نیشیم بانو خویشیم **ایچند**
 از بنی عام و انعام خود را اجمار زت نزد ما فرست چون حضرت رسول سخن آن گرامانرا شنید مسؤل آنها را
 بلجابت مقرون داشته حمزه سید الشهداء و حضرت بد الله العلی الاعلی و عبیده ابن خاریت ابن عبد المطلب از بره
 انها مقرون داشتند پس آن شه کافرون عمارت با ایشان نمودند **مؤلفیه** فتا کفت همی که رویا پسر
 تما کنند زم شیر دلیر بود صغوه ز امیل چنگال باز شود جنگ جو با غضنفر کرار پسر عتبه بلجانب
 در آمد و بعد از مقاتله و مجادله بدرک واصل شد و ولید پدید با حضرت اسد الله نبرد نمود و زاه سقره بود
 اما چون عبیده مردی بود پیر و شبیه روسیاهی پسر پیراهم دیگر نبرد سپاه نمودند آخر الامر شبیه شمشیری خواله
 جناب عبیده نمود عبیده پسر پیر آورد شبیه ملعون این شمشیر را بنیای سعادت بنیای او زد و سابقین شمشیر
 مجروح شده از یاد زامد خواست شمشیری دیگر با او زدند اسد الله الغالب علی این ابطال او را احوال نداده تاخت
 و شمشیری بر فرقت انداخت که بر خاک افشاد و جان بمالکان دوزخ داد یا علی بنیادی نازوی ختم افکند
 شوم جز در صحرائی کویا نبود در وقت که فرزند دلبدت میان خاک و خون افتاده بود و کوفیان بیچاره
 از لاد زان صد سر او کردند و در آن حال تشنه بود و میگفت قلو فی عطشا نا و آبی علی المرتضی من انشده میگفتند و یک
 علوم نصوص است القصة جناب علی بن طالب و حمزه سید الشهداء اسرهای آن سقره گرام را برداشته جناب عبیده را
 بد و شر کشیدند و بخت حضرت رسالت آوردند چون حضرت نظر بر عبیده افتاد دید که در حالت نزع است
 کرید پس با کر و عبیده عرض کرد یا رسول الله **مؤلفیه** کر زد شد کیام در خشک سال هجران بزم رده کی مبارک
 انشاخ از غوازا میگفت یا رسول الله **مؤلفیه** جوان بخت آنکه در پان پیری کند لطف اللطیف سنکیر
 در این حال بصدیم و امیدم که آیا کشته ام یا من کشته ام چون حضرت او را بشارت شهادت داد خوشنود
 کرده و سرخ رو بیجان شنات ایشیم هیچ میدانی که سرخ رو تر از آن پرورش ضعیف است مسلم بن عویمر که نیت
 که او نیز پیرانه سرد راه دوستی سید جوانان بهشت در رضای که بلا جان خود را اندامود **حرفیت** که
 چون صبح روز عاشورا شد فرزندان شاه لافنی مهتای قنال لشکر اعدا گردیدند سناد تمسک کر خانان از پاشا سردار

شهادت مولانا عیسیٰ

۱۰۳

حکم نموده هر ذره با شاه صاحب در رکاب عادت تاب ان حضرت بخدمت گذاری و جان نثاری اشتغال می نمود **مولف** بنا بر یکسان زاهد و فایز بود و فاذا غریب کربلا بود غبار اشتهاب ان شاه مظلوم بچشم او بجای نونیا بود چو مؤمنی سالک طور شهادت چو عینی بر سر فنا بود بجان بازاری شاه دین دران دشت چو اصحاب سول مجتبی بود **حرفیست** که چون مسلم کمال ایمان و در مقام تسلیم و رضای خداوند عالمیان بود دید که راستی کج روان دین دست از امام مبین بریندازند و قصد کشتن ان بزرگواران و زمین زارند بزبان حال با خود هضمون این مقال زامی گفت **مولف** باید ز خون خوشتر بود ایندم وضو کنم پس سرخ روی بکنه اقبال رو کنم پس با صفا قلب کنم سعی بشمار تا خوشتر از دای سر کوی او کم زان بیشتر که تشنه شود کشته شاه دین تراز تیغ اهل تفاوت کلوکم بران پر روشن روان و خلیل عتبا و زقاده زمان نقد جان بگفت از پی خریداری متاع شهادت رو بان سالار بازار کانا بازار شقاقت آورد فامتنش چون کمان و تبر اشرف در میان مویزش سفید و بختش سفید دیده اش کرمان سپیداش بزبان و گفت باین رسول الله **مولف** بنده پیر تو امر و ز جوان خواهد شد پس جوان بخت بگذارد چنان خواهد شد پیر تا بود پسران تو افتاد بجا ک این زمان رزم تو از پشت کمان خواهد شد فدایت شوم مرا مخرج فرستاد که با این خمیده و پشت بار محنت کشیده روی بمرکه قتال اورم و متاع سعادت ترا در دکان شهادت گذارم **مولف** بر سر کوی تو بکنند چو من بگرند بجان جنک توان کرد اگر نترسمانند بعد از التماس بسیار اجازه حرب یافته روانه میدان کارزار گردید **مولف** شد سوی مرکه ان پشت کمان تیر اشرفیک بر زمین دیده جمله اصحاب حسین بود کربان بقتلش نگران همه بعد غش از خورد و بزرگ همه در دنیا از پیر و جوان نمای اصحاب سعادت ثواب در قضاوتش نگران واه بیگسان در دنیا لشرون اما چون مسلم بمیدان رزم رزخ خواند و مبارز طلبید و هر کس در برابران مجاهد پیر و شرد پیر میامد از شراره شمشیر اشرفیک حیات او را میسوخست و چون چرخ برید و در معرکه میگردید و میزد و می انداخت و ملائک تحسین و غلامان او برین میکشند **مولف** دید چون زبسان عیدانش دلیر عقل گفت این بود خود چرخ پیر صولت او پشت اعدا از اشکست چونکه بودش با پدشاه دین ظهیر اما از بسیاری جهادی که کرد ملائک در معرکه قتال نمود و از بسکه لشکر اعدا تر جنبانان پر پشت کمان انداختند جراحت بسیار در بدن ان بزرگواران نام رسیده از یاد زامد **مولف** ان بیخ درخت زهد و ایمان انما به فضل و علم و عرفان انسالک کعبه از اوت انصاحب و لش شهادت از نیش کین ز یاد زامد ایام حیات او سرآمد چون سرور شهلا جناب امام حسین دید که مسلم از پا افتاد و سر بخاک کوبید نهاد با حیب این مظاهر سبالی ان صاحب معاصر آمدند وقتی که هنوز در مفی از حیات او باقی و حریف با جگر در محفل وجودش ساقی بود بر سر او رسیدند حضرت فرمود ای مسلم خدا ترا رحمت کند بسعادت شهادت تا بزرگویی و آنچه بر تو بود

بجای آوردی و اینک ما از غضب تو ایتم **مؤلفه** بشارت باد لطف تو تصورش بفرود
 برین و وصل خودش دماغ خان او معتز ^{امده} بگشاید بخند رضوان آب کوش بر چیب این ظاهر
 گفت ایسلم بر ما دشوار است دیدن تو با این چنین حالت اگر نه آن بودی که من نیز تو ملحق میشدم هرگز
 میگفتم که بر اصرار خواهی وصیت کن مسلم در آن حالت گفت که وصیت من آنست که دست از یاری این
 بزرگوار بر نداری تا خان خود را فدای او گردان **مؤلفه** عزیز آنکه چون خار و زار گردد فدای
 مقدم این شهر یار میکرد کبی که کشته نشد در دره و قای حسین اگر کلت که در دره خار میکرد
 این بگفت و مرغ و خوش نیال شهادت بسوی ایشان فرود بر او نمود جوان بخت پرست که در سر کوی
 و قاجان داد و همنابون ظاهر است که نال بهوای کوی و جان کشاد مسلم اهل اسلام مسیبت که منافع سعاد
 را بنفد جان خورد و خوشدل مومنی که دخت از زندان جهان بروضه جان کشید **مؤلفه** کربانید
 مرد باری این چنین مبر کبی مسلم از کینرکی بود شرف از صحبت فخر خاتون جاره حضرت بتول یافته
 و بر سلیمان حواله الشاناب محبت خاندان رسول یافته **مؤلفه** رسید بود صفورا صفت بجاه و
 عزیز با اهل بیت رسالت نموده بود کینری چون مسلم را کشید دید فریاد بر کشید که با استداه
 باین عویجا **مؤلفه** اگر چه روی تو امروز لاله کون شده است بنیابین که دل من چگون خون
 شده است همین زمین زخم فاع تو چنین شده ام بنیابین که حسین از غم تو چون شده است اهل
 بیت اطهار گریستند و چون صدای شیون او بگوش لشکر عمر بخس رسید از شادی خروش بر آوردند
 بن ربیع گفت زای بر شما مادرهای شما مرگان نشیند بدست خود بزرگان خود را میکشید و عزت
 خود را بذلت بدل مینمایند این بزرگوار که بمرک او شادی مینمایند بر مردانیکها در جهاد کافران
 کرده و حق بنیاد بر اسلام دارد **مجلس هشتم از باب بیستم در بیان شهادت حضرت**
کرمانی ظهیر بن بجلی رضی الله عنه **نَحْمَدُكَ يَا ظَهْرَ الْمُشْتَظَرِّينَ وَ كَشْرَكَ**
يَا حَبِيبَ الْمُشْتَهَدِينَ **أَنْتَ ظَهْرٌ نَافِئٌ كُلُّ كَرْبٍ فِي بَلَاءٍ وَ حَبِيبٌ نَافِئٌ كُلِّ شِدَّةٍ وَ رَحَاءٌ أَوْلِيَا نِكَ بَصِيرُونَ فِي بَلَاءٍ**
وَ أَحِبَّا نِكَ بِرَضْوَانِكَ خَيْرٌ مِنْ كَانِ فِي الْكَرْبِ أَوْ عَرَبٌ وَ لَيْسَ لَهُ عِنْدَ الْقَدْرِ ظَهْرٌ وَ لَا حَبِيبٌ هُوَ الَّذِي
ظَهَرَ مِنْ أَحْبَابِ الْيَمِينِ وَ حَبِيبٌ خَيْرٌ مِنَ الْيَمِينِ سِبْطُ رَسُولِ الثَّقَلَيْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ **مؤلفه**
 من جید خدات شیعیان ظاهر امید طراز ناطقه ام قصه ظاهر امید حکایتی کم ابد وستان رسول روایتی کم
 ایشیعیان زوج بتول حکایتی که دل جلد و اکباب کند برای طاق احباب الخراب کند روایتی کم ایشیعیان از
 ظهیر حسین شهید زام و فاباورد و نصیر حسین ایشیعیان ظهیر بن بجلی مردی بود سالک کعبه ایمان و کانی
 خایق ایمان شایسته خلعت شهادت و زینبده کوی سعادت زین داشت پرده ناموس صفورا من و او کینری
 حضرت زهراسکن او کوفه بود و از کوفه بازن اراده مکر نمود و از مناسک حج فارغ شده مراجعت کرد و در

شهادت ظهیر

۱۷۵

از منازل عرض راه با اصحاب خود نشسته بود و چاشت میخوردند که ناگه دیدند که رسول جناب امام
حین آمد و گفت ای ظهیر این حضرت ترا طلبیده است ظهیر و اصحاب او هفتی عارض شدند که گفته را از دست
انداختند و معتبر ماندند و جبر آوردیم دختر عرو بود گفت سبحان الله فرزند رسول خدا ترا طلب نموده تا مثل
میمانی ظهیر برخواست و روانه خدمت آن حضرت شد اما غمناک رفت و شادمان باز آمد و وزن خود را
طلا داد و گفت باهل خود ملحق شو که من نمی خواهم سبب من ضرری بتو رسد و من اراده کرده ام که جان خود
فرزند رسول خدا نامم زن گویان شد و او را وداع نمود و گفت خدا از برای تو مبتکر کرد اند آنچه قصد کرده ام
از تو التماس دارم که در روز قیامت مراد من حضرت رسول جده حسین فراموش نفرمایی ظهیر قبول نمود پس
ظهیر با اصحاب خود گفت که هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد مراجعت نماید و بداند که من در بعضی از
نواحی در با همراهم لشکر اسلام بودم و با کفار مجاهده کردم و غنایم بسیار یافتیم سلمان فارسی رضی الله عنه گفت
اگر شاد گردیدید از این غنایم که بشمار رسید گفتیم بل گفت هر گاه برینید که سید جوانان بهشت متوجه قتال
مناجاتت باید که در وقت او شاد تر باشی از این غنایم که یافته اید اشعریان بخدا قسم که سلمان فارسی از
بزرگان اصحاب رسول و عمریان خدمت زوج بتول بود از او داشت که در دست کربلا خان خود داشتند ^{باید}
این سعادت نه همین از روی سلمان بود تمامی همه پیغمبران بود مؤلفه این سعادت از روی نوح بود
از روی انبیا هم روح بود داشت اندر سر هوا بشیر خلیل حضرت میباید اندان وادی دلیل این سعادت
مطلب بقوت این تمنا در دل ابوب بود الفقه جناب ظهیر اصحاب خود را وداع نمود و بسکر قبیل انس جلیل
ملحق گردید مؤلفه شد قماش بر تر از این نه حجاب ذره امداد اول اخرا فتاب قطره چون کرد بدید
متصل قطره از در بان باشد من فصل بصحت رسیده است که چون زمین کربلا پر بلا میخیم خیام جناب
امام شد و بقیه اصحاب سعادت ماب آن حضرت بن شهادت دادند و دل بکشته شدن نهادند ظهیر
پوسته در پیش روی آن پشت و پناه عالمیان استاده بود و جان نثاری می نمود و صبح روز عاشورا که مفا
عسکرین شده همه سپاه سعادت پناه آن حضرت را ظهیر سبب داری میگرد تا بسیاری آن سعادت مند
بشرف شهادت فایز گردیدند و وقت زوال ظهر رسید آن حضرت با اصحاب متوجه نماز گردیدند ظهیر
با سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی آن امام اخبار و بر گردیده ملک جبار استادند و هر تیری که از کمان
کین بسوی آن بر گردید رب العالمین می انداختند و بیکانه بر بدن نازنین و سپهر و صورت و سر خود عجا
میدادند تا آنکه سعید از بسیاری زخم تیر از پای درآمد و ظهیر بر جای ماند و پشت بان کافر آن نکردند
تا نماز وداع آن حضرت تمام شد و آن نماز نماز آخرین آن نور دیده ختم المرسلین بود از نماز وداع آن زد
حضرت خیر البشر شکلی عظیم بار کانه حرم و حجره رسید مؤلفه بود تا جانب حرم رویش میگرد
قبله برویش دل سنگ حرم شکست چهره دید کربلا گشت کعبه کویش بعد از نماز ظهیر خدمت آن پیشوا

اهل نیاز آمده و گفت با بن رسول الله **مؤلفه** ان تو که کعبه وفا کوی نواست روی همه مقبلان دین
سوی تو است خوشبید سپهر استجابت رخ است عراب دعا گوشه ابروی نواست ای زینت عراب
منبر و ابروشی خیم خبر البشائر التي ظهرك من اخشاب الهمين و وجهك في كل صلوة قبله المصلين
مؤلفه ای درت کعبه از باب نجات قبلی و جهک في كل صلوة بر سر کوی تو نا کرده و قون
خلجان را چه و قون از عرفات وقتان رسید که ذبیح دار قربانی کعبه و نابت شوم مرخص فرمائید تا با بجهاد این اعدا
بدینباد روم زیرا که مرادش از طاقت دیدن مصیبت دوستان هم نشین و باوردان حق کزین نیست **مؤلفه**
ای کز اقبال تو امر و زجرم نافت صفا منام از سعی تمثای صفای دارم با و قون عرفات سرکوبت در دل
بذایک شوم امید منای دارم امام ام و صفای کعبه و حرم چون سعی ظهر زاد در وقت بسوی قرا با نگاه مشا
فرمود مکتولش را با اجابت مقرون داشت و در امر مرخص نمود ظهر با اجازه ان پشت و پناه عالمیان روی عبدان
ان کافران بی ایمان نهاد اما در هر قدم که پیرفت بقصام کز پیست و سر و مظلوم را از امید بد و میگریست و بزبان
حال میگفت **مؤلفه** خوشادی که بخاک زمین ذلیل افتم و زبان نتاری محمدم جبرئیل افتم کناز حله
اب از عطش هلاک شوم میان آتش نرود چون خلیل افتم اما چون ظهر میان معرکه ان لشکر کشید و در ^{کربلا}
و مشغول بخار بر شد و داد مردی و مرد آنکی داد و بکصد و پیست نفر از ان کافر انرا بجهنم فرستاد و چون کوش او
در مبارزت از حد گذشت و بزرا طاعت کشت و حاصلش شهادت بود کثیرن عبد الله شعبی و مهاجرین از س
انروز از یاد او آوردند ایشبه اگر چه هنوز بر او از ان امام حسین بودند و پشت ان حضرت بادشان قوی بود
اما از شهادت ظهر پشت لشکر انروز شکست و رشته بین عسکر جلیل ان امام مظلوم کنت جناب امام حسین
بر سر نفس ان شهید آمده فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نگرداند و قائلان ترا بیدترین بلا و عذابها در دنیا
و آخرت معذب گرداند و شهادت ظهر بر وجه دیگر ذکر شده است رحمة الله علیه مجلس با زده
از باب سیم در بیان شهادت صاحب مغرب مدی حبیب مظهر
اسدی رضوان الله عنه محمدک یا حبیب الغار فین و لشکرک یا ظمیر الشاکین انت رجائنا فی کل کرب و بلا و شفائنا
من کل سقم و ذاء نشکوا الیک من کید الاعداء و نرجوا الیک عند نزول البلاء و فضلك دهاننا و فرمت اما لنا امدنا
بفضلک الی طبرنق محبته محبتی حسین و اصحاب الحسین و اعیننا بعونک فی غزاه موالی الحسین و اخبار الحسین اللهم
علو عهد الله را عون و فی اعانه تبتد المسئله هدی لیسار عون و بالیقنا کنا مهم فقوز فوز اعطیها یا اهل
الغزاه انعموا حدیثا من صیبه خیر لجناب الحسین انما حبیب و ذکر مصیبه علی ذای معاصیک طیب **مؤلفه**
بیا که در دکنا مراه طیب آمد بکک ناطقه نام حبیب آمد حبیب است محبت رسول رسول معیت
با و سلطان دین عزیز رسول حبیب و رسا لارد و ستاد انت اهل بیت رسول خدا با راست
ظهر شوکت سلطان نشه کمان او است سر آمده اصحاب اهل عرفان او است بیعت بود جوان او اگر چه

شهادت حبيب

۱۸۲

پیری بود برای خسرو لب تشنگان ظهیری بود اگر چه نامش از بارغم کان آمد بچشم کوردلان بیخ خان
ستان آمد ای سالکان طریق دین و ایمان از بهر خانم النقیین مخفی بود که حبيب خداست حبيب را درود سلام
فرستاد و ابواب اظهار محبت بر خسار اما نشان کشادگی حبيب بنجار که مؤمن الیین بود و ایمان خود را کتمان
نمیگفته تا اینکه بمضمون این کلام مشک زانپنهان کنی بویش نمیآید نهان عشق را کتمان کنی کرد در رویت
اشکار بر فرعون غدار یعنی ثالی فاتل خرقه منک بدلیل بنی اسرائیل ایمان او معلوم گردید و بطلب او فرستاد
و چون حاضر شد تکلیف اقرار بندگی بر خود را با او نمود حبيب گفت **مؤلفه** حق پرستان بت پتو چون
کنند اختران ز افلاک بسته چون کند موشپاران طریقی معرفت با ده ناخورده مستی چون کند بخدا
خدایان ان غدار اقرار نمود او را بقتل رسانیدند و بر سر میگفت **ذاری** یا لیت قومی یملکون یا غفر لى ربى و جعله
من المکرهین **یکی دیگر** از اجزای حبيب خدا حبيب بن عدی بود که سواره در خدمت ان حضرت باطا
و از ادب اشتغال داشت در سفری از اسفار بازید که او نیز که از حجاب کبار بود اسپر سفینا خالده شدند و ان کافر
غداران دو نیزه کوازا بکفار مکه فروخت و ان کافران دو اسپر را بیکدیگر بردند و هر یک را در خانه جدا حبس نمودند
و اراده قتل آنها را داشتند اما چون در ماه حرام بود تا بچرخ کردند و ان دو اسپر زندانی و ان دو تافی عزیز
کسانی بوسفتار در زندان بودند و بقبوب صفت در از روی خدمت هر دو سفیران کر بان اما چون مفا
حرام گذشت کافران مکه بدو بیکدیگر جمع شدند و راهها بدارند پسندند تا آنکه همگی متفق شدند که ان بگانه
بعوض کفاری که در بدر واحد کشته شدند بقتل آورند پس در موضعی در ذابریا کردند و ایشان را از زندان
بیرون آوردند بسوی ذابریا بردند در عرض راه حبيب زید بهم رسیدند چون نظر ایشان بیکدیگر افتاد چون
دو برادر عزیز دست در اغوش بیکدیگر در او کردند و آغاز کرد به وزاری و وذاع نمودند حبيب از استیلا
مرحمتاشک خونین از رخسار زید باک می نمود و زید با حبيب در دل غمناک می گفت حبيب گفت ای زید
کوچیبی که سلام ما را بچیب خدا رساند زید می گفت ای حبيب کو بریدی که پیام ما را بپیدا نام مرد القصة
و ذاعی کردند که خان قدسیان مسند و دل کور میان دردمند شده آه چه شباهت دارد و ذاع میداد
حبيب باو ذاعی که اصحاب امام حسین در دشت کربلا با یکدیگر میگردند یا حسین بقداى نوحنا
شوند **مؤلفه** چون نذر دل در این مقام شکیب باز گویم قصه زید و حبيب پس انکافران
صاحب ایمان را بجلی آوردند که دو دار در انجا بر پا نمودند و چون خواستند که ایشان را بر ذاکشند حبيب
مهلک خوانست که دورگت نماز گذارد ان شرکان قبول نمودند اما چون حبيب مشغول نماز شد
و ذاع عبادت حضرت شی بنیاز نمود اشک ملائک بر زمین رسید و آمخلاق کردون مصیر گردید حبيب بعد
از نماز گفت که مرگاه نصوران نمی نمودم که مردم کان دارند که سن از شهادت ترسانم هر سه نماز را پیش از این
طول میدادم پس کافی آمد دست حبيب را گرفت و منافق دیگر که زید را گرفت و ایشان را بر ذاکشیدند

جلد اول

۱۸۱

وزخم بسیار زدند یکی میگفت ای جیب یا میخواهی که محمد بر جای تو بدار باشد و تو در خانه خود برقرار
جیب گفت ای کافر غذا هزار جان چون من مستند زار بفدای یک تار موی احمد مختار باد پس رو بسوی
شرب نمود و گفت **السلام علیک یا حبیب الله مرویست** که حضرت جبرئیل سلام ان تابی حضرت
خلیل را بحضرت رسالت رسالت رسانید اصحاب سعادت ماب دیدند در آنوقت که بر حضرت رسالت
خالت و حی ظاری و اشک از دیدهای حق پیش جاری گردید چون از سبب آن سوال نمودند حضرت ^{تبعی} جیب
جیب این عدی و زید و امیرگان بطهارت را کشیدند و اینک بجز شهادت میرسند و انحضرت دعای خیر در
حوائش آن نمود غذا و نداد و انوقت که جیب این مظاهر در پیش روی ^{سطر} رسول خدا حسین مبتلا چها نمود تا بد
شهادت رسید و آن حضرت فرمود که ای جیب سلام مرا بچیب خدا برسانا ابا حضرت رسالت از واقعه
کربلا و قضیه جیب با و فاجعه حالت دردی داد بخدا سو کند که در نزد رسول خدا جیب این مظاهر از هر جیبی
ترو واقعه خائنوز او و در نظر حضرت خیر البشر جانسوز تر بود زیرا که در یاری سبط ارجمند و فرزند دلنکش
بنوعی پی سپرد و بخواهی اهتمام و زودید که در قوه هیچ باب از اجتناب نوده است ایشعیان یکی از مصائب آنجا که از
که در صحرائی کربلا بر و در اباب از و نیاز وارد کردید تمام صاحب مفاخر جیب این مظاهر بود **مؤلفه**
که یکوم مافخر ز سر کبر مینوی ایشعیان خونین جگر کر کم شرح عشر و اموی خون رود از دیده
مانند جوی **مرویست** که چون مکر و جناب جیب این مظاهر از شاه مردان و شیر بزرگان شادت
شهادت خود را در رکاب مستطاب جناب امام حسین شنیده بود پوسته منظر این سعادت عظمی و نعمت کبری
مبود و بهر باب از عمر اسرار و دروستان و فادار که میرسد سحنی در میامی او زد که بلکه تجدید ذکر آن بشارت
موفور السعادة کرد و روزی با میتم تمام در بعضی از مجالس بیاسد ملاقات نمودند جیب گفت ای میتم من شخص
پیری را می شناسم که موی پیش من نداشته باشد و بشکست فریه باشد و او را بجهت دوستی اهل بیت اطهارت بر دار کشد
و عرض او میتم بود میتم گفت من نیز مردی را می شناسم که سرخ رو باشد و او را دو کیسوی بود از برای یاری فرزند
رسول خدا بیرون آید و او را شهید نمایند و سر او را در بازارهای کوفه بزنند و عرض او جیب بود زیرا که ایشان
صربان بشارت را از صاحب مشاف و کرامات جناب علی ایطالبت شنیده بود اما جاهال و منافقان ایشان را
تکذیب مینمودند و استهزا میکردند **مرویست** که چون خبر ورود مسعود جناب امام حسین بکربلا
بر کربلا و کوفه منتشر گردید و آن خبر سعادت اثر جیب این مظاهر رسید و میدید که فوج فوج لشکر از کوفه بخانق
بجنت آن غریب مبتلا میروند بزبان حال با خود میگفت **مؤلفه** در و از او جان فتابی چون کنم
خیمه اش را پاسجا چون کنم پس بشون تمام و سعی بالاکلام نهیة سفر شادت دید و غارم کوی سعادت گرد
چون خواست که تبدیری از کوفه دهد و بکربلا رسد در این اندیشه بود که ناگاه مسلم بن عویس را در بازار دید
که مانند او خریدار مشاع شهادت است و در کافای ایشانده و قدری رنگ و حاکم برده ازاده حمام دار زد

شهرت حبيب

۱۱۹

چون نظر حبيب بمسلم افتاد گفت ای مسلم **مولف** کاشانه دين باين خرابي نودر بي بستن خصما
فرزند بي هم گرفتار بگذر و خنود دست بر دار ای مسلم چه اراده داري و چرا پای بطريق باي او نمیکذار
مسلم در جواب چيکفت **مولف** مرسوداي دانا ديت بر سر هوای عشرت و شاد ديت بر سر
به پيري باشدم ميل جواني لبر دارم هوای شادمانی مرسوداي عشرت به قصور است تمنای شاد
و صلح جور است ای حبيب چنانچه ان خریده ام که چون در راه سرور شهیدان جان خود را فدا سازم از آن
بگلشن جان قرب و صلح جو زگرم پس حبيب و مسلم بمشورت بیکدیگر مهتابی سفر خراش کردید و نقد جان بر
و خریدار مشاع جان نشاری فرزند شاه نجف کو دیدند **هر دو** است که در آن روز افواج لشکر شفا و
اثر بکر بلا وارد شدند و در آن هنگام شبیه رسول انام جناب علی اکبر در خدمت پدر بزرگوار ایستاده بود
مشاهده نمودن قوم محمود را مفرود عرض کرد که ای پدر مگر ما بر خویندیم که از این گروه کسی نیاری ما
نمی آید و دست اغانت بجانب ما نمی کشاید جناب سید الشهدا فرمود که ای فرزندان اینک بازان و هواداران ما
نیز رسیدند و اشاره بجانب بیابان نمود علی اکبر چون نظر کرد **مولف** دو پیر آمدیم چشم ان جوان چيکفت
که مریک بسته از دارنارخت نمائند و ان دو تن خریک خیالی بگردون و فامریک ملامی چون
حبيب مسلم شرف با حضور فرزند اشرف کانیات شدند **مولف** یکی شد چهره فرسای رکاش
یکی پیسود صورت بر جیانش یکی از خرمی شد نامتشر است یکی سر بر زمین کین قبله است در مقام
تقظیم و تکریم ان حضرت چین اطاعت بخاک ارادت سوره جناب امام حسین ایشانرا نوازش بسیار فرموده و
سر خان سعادت ابدی نماید و دو کسر مری نشانید **مولف** بلی رسم مهشان نوازی بخا
میرخانه دانده می گذخدا پس حبيب همواره در خدمت ان حضرت مشغول خدمت گذاری بود و طلب جان
نشاری می نمود تا صبح روز می شوم عاشورا که بنای محاربه و مقاتله شد حضرت حبيب را بر مپره قلیل لشکر
جلیل خود مقرر داشته تا ظهر بسپه داری و لشکر را بی مشغول بود و چون وقت ذوال ظهر شد و ان پیشو
نماز گذارند کان اراده نماز نمود ز پیرن قیس و سعید بن عبد الله حنفی تن خود را سپر ان فرزند خیر البشر نمودند
و ان حضرت باقیه اصحاب مشغول نماز شدند چون از نماز فارغ شدند حبيب بحضور اشرف آمد و عرض نمود
مولف کی سر سر کرده اهل نیاز طاعت تو فرض بر ما چون نماز قبله اهل کرامت روی
کعبه از باب حاجت کوی است من که از خون جگر دارم وضو باشدم بر کعبه کوی تورو در دست
اقبله اهل نماز نیم جانی دارم از بهر نیاز میگفت بان رسول الله جوانان و کاتب مستطاب از یادنا
وقت دستگیری پیرانت **مولف** این پیر از مانده دکره جوان کند کاند و در محبت نوزک جان
کند هر دم دل حبيب که در باری حسین روان چنان باشد و سوی جان کند ای شهید سرور و در
وای حبيب مغرور بغير ان مرا اجازت حرب مخالفان ده تا داد خود را از عراقیان بی ایمان بخوام و سرخ رو

خدمت جد و پدرت دروم **مؤلفه** ای آنکه تو آمدی چیب دلین ددکوی رفای تو بودی و منتر
مشکل شود آنچه ذاتوا سان گیری اسان نشود ز غیر تو مشکل من جناب نام حین چون مباله
جیب نامشاهد فرمود اجازت حرکتش دار چون ظاهر امانده در دام ناپوش و اکشاد **مؤلفه**
ز بسکه او غم خود کشت شادمانش کرد گرم نمود بر پیری دگر حواش کرد جیب طایر ککرده اشیا
بود ز لطف بانداوان سوی ایشانش کرد **جیب** هوای ریاض چنان و شرف خدمت سرور سپید کرد
رو میدان کافران بی ایمان نهاده اما در هر قدم بغض انکران و دل در پیش فرزند سرور سپید داشت
بزبان حال میگفت **مؤلفه** از کوی تو با سوز جگر با محنت دشوار توانا که زود تر باید رفت
این مرحله عشق بود اسان نیست از باستان رفت پس باید رفت بویا لکان ذاه و عارفان آگاه مریا
پروپران روشن ضمیر دانند و نتوانند که این چنین راه را بر سر باید رفت و این طریق را بیای جان و جان با
به بود تا پای بحر که جان بازی بسزوی ^{نگذاری} و ناسر در راه محبت بازی قدم بکوه وصال نگذاری **مؤلفه**
مرکز وصل دوست نشد کامران کبی تا در راه محبت او ترک جان نکرد زمرحمت در مطلق اهل محبت
شهادت و شهیدانند دنیا در کامش از هر این جام شهادت بهر کای رسد و این پایه مشقت ز امر دود
نگشد در این راه جیبی باید ثابت قدم یا عماری ظهیری زانچه دم یا سیم تماماری **مروست** که چون
سیم تمام را بجهت دوستی اهل بیت اطهار بحکم این زیاد و دل از ناز دار کشیدند دست و پایش را بر بند
اطهار محبت و معجزات و دوستی و کرامات شاه مردان و شهر بزرگان از زبان صدق بیان بیشتر مینویسی
گفت ای مردم مولای من خبر داده است که این حرام زاده بعد از آنکه دست و پای ترا قطع نماید و بر ذاکشند خواهد
کرد بانکه ز این بر بند و اینک جلا از آن بد نهاد خواهد رسید از زبان دارم گوش من دار بد و نا جان در کبد من
مسدول از من بر ندارد **مؤلفه** تا بگویم آنچه گزینشیده است ان کلامی که جان بخشیده است
مردم بد و در آن پر مظلوم و پروان امام معصوم جمع شده بودند و آنسر و عیسی و ابر بر سر دار فانی است برای
منمود **مؤلفه** از کلامش جمله بر دار بد گوش کن زمان خواهد شد ان سر و خوش تا
بخشد حرف او بر خلق جان زین سبب او را کم قطع زبان جناب بگفت صدق مولای من و مقتدا این
داشت گفت مولای من و مقتدای من پس زبان خود را بر من آورد و ان شایسته ز جمله دوزخ قطع نمود و با
زمانی از سر دار شرفیاب حضور داشتند ابرو که دید و صدق سخن که جیب گفته بود تحقیق پذیرفت اما چون
جیب را دید میدان کردید و جز خواند و مبارز طلبید و مکر در برابر آن پر هنر کرد میامد از لال جو بیانشید
اثر بار شرفی با و میداد که تمام اینها شامیده مالک دوزخ پیمان از جیم در پی اوی پیور و هر یک گفتند
و زمان کان بازوی ایمان میکرد پیری میخورد که راست سوی فریب مینمود تا آنکه شست و در نظر از آن
ز انجا که هلاک افکند و با اینکه جراحت بسیار بر بدن آن بزرگوار رسیده بود و با کانه در پای حرب غوطه

که تاگاه جلا زدند
و گفت

شهادت فاطمه و اصحاب

ورگردد و میگفت **مؤلفه** از کشته شدن کجا مرزا باک بود گویم دل حسین عثمانک بود یارب که بود
سلامت انشا و مثل تن پیرو سریر او خاک بود ملائک بان دلاور تحسین و خلاق افروز می نمودند
اصحاب سعادت نام نظر از آن جیب دل امل نظر بر نمیداشتند و علم اه از زمین باستان می افراشتند ^{نستند} زیرا که میدادند
که از لب تن با چندین هزار کافر چهری آید اما جیب چون چرخ پدید و در هر که میگردید و در هر که در پیش چنان
کواکب سعادت از مطلع اجتهاد طالع می نمود و در جنات اشراق را شب می آورد و نیز بان حال میگفت **مؤلفه**
پر میخانه عشقم من از باده شوق انجان است که از کس بود نشویم ساقیای بقدح دین که از دست
دشمن از دست فرزان زبکی ننداشتم عرصه زما منکام بر می دید و در عین جناد بساط انبساط را می دید
مهربانه تری که بان انجن جویایمان می نمودند دم بدم بر مستی او می افزود و در هر که جوهر خدای که بکار
وجودش می رسید مایه صفای دیگر بود در عین دعاء و در گرفته که سلسله خدایان را بکشد و انجان
نازوی ^{نستند} تیر بروی همت جبل المین ایمان و بمرور الوتقی محبت شاه مظلومان دست توحید زده بر سواد
امل ملائک جرحه ملائک میداد تا آنکه در روحیاتش بر رسید **مجلس و ازین هم از باب**
سب و در بیان شهادت فاطمه و زینب و مهاجر و هلاک
ابن حجاج رضی الله تعالی عنهم مُحَمَّدَكَ عَلَىٰ جَزِيلِ الْأَيْتِ يَا مَالِكَ الْمَلِكِ
وَالْمَلِكُوتِ وَتَشْكُرُكَ عَلَىٰ جَيْدِ نِعْمَاتِكَ يَا ذَا الْعِظَةِ وَالْجَبْرُوتِ وَتُصَلِّ عَلَيَّ مَنْ يَكُونُ لَكَ حَبِيبٌ
وَيَسْطِرُّ فِي الْكُنُوزِ الْبَعْرِيَّةِ يَا حَافِظَ الْمُهَاجِرِينَ مِنَ الْبِلَادِ وَدَلِيلَ السَّالِكِينَ فِي كُلِّ وَاوْدَانِ الشَّهْرِ الْمَهْرَامِ
وَكَيْفَا فِي عَزَائِهِمْ عَيْنُونَ الْإِسْلَامِ اعْتَابُ عَيْتِكَ فِي عَزَائِهِمْ وَانصُرْنَا بِصِرَتِكَ فِي وِلَايَةِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ
وَابْتَخِرْنَا خَيْرِينَ **مؤلفه** ابن برم عزای سرور ذات ابن محفل تمام جنات ساقی فلک
شفق شراب پیمان ملال آسمان است انرا که بدلم غم زیاد است شک نیست که مالک جنات
ایشیعیان و توالیان مخفی تا ناد که چون اصحاب سعادت با مالک ملک ایمان و مهاجر بلاد و اوطان
در کاه ذوالجلال و سبطار چند خواجده ملال نور بخشین ترین ابی عبد الله مولا ای خود را در زمین کربلا
با کثرت اغیار و قلت انصا دید و ذات که ان حضرت تن جهاد کن داده و دل بکشته شدن نهاده و آن
سعادتندان دفع شر دشمنان از ان امام زمان می نمودند هر چند ایشان نمودند چاره بجز از آن نمی
دیدند که جان خود را فدای ان جان جهان نمایند پس با یکدیگر هم دانسان گردیدند گفتند **مؤلفه**
یا دوست بغیر جان فانی چکنیم بیدوست بدم زنده گانی چکنیم اندر قدم حسین اگر سگندیم
بر دوش بری این گرافی چکنیم هر یک با ضرر عجز و نیاز ملتمس اجازه حوکم میشدند و قدم بیکدیگر می
می فادند و نا جان در بدن و روان دفن داشتند از ان کافران پیدین زاجناک هلاک می افکنند
بدو جبر و قیصر شهادت می رسیدند و غلظت اشرف سرور مظلومان همین و دل بقیه اصحاب اندوهگین

جلداول

۱۹۲

میکرد بدین چون زمین و بسیار آن بزرگوار از ظهر و حیب خالی مانند مالک ابن انز که با آن حضرت انز سید
داشتن اینسر دل بیوفشان زاوداع نموده بجهاد انکروه بدنهاد شتافت و بعد از آنم بسیار و کوشش بسیار
موانسها کسان عالم قدس و محرم جرم انز کردید بعد از او زیاد بن مهاجر که از جمله انصافانند سید ابرار بود
اذن جهاد گرفته میدان رفت و جمع کثیری از آن منافقانرا اطعمه بیع انز یار نموده تا بعد از شهادت رسیدند
بعد از او هلال ابن مجاج باغم زیاد قلم بمکه نهاد و هلال مردی بود دلبر و در آسمان سعادت بلدی سپهر نواز
بیرها داشت و بناز و پیشگان افنابی بود و هلالش بر میان وان بلند اختر چون از افق میدان بر آمد نخستین
با سهام خون ریز با انقوم بی پر هیز جنگ نمود و عرصه را بر اجتماع تنگ کرد و بر لیبی تیران که نهاد انرا از انا
در افکند و چون پیر در ترکش نماید هلال و از هلال بیخ آسمان پیکر را چون شهر نصف النهار از ظلمت
از میان غلاف بیرون آورد و چون آفتاب رویان تیره بخشان نهاد بر سر هر کس که فواختی سر را با پیش انداختی
و بر هر کس زدی چون دو پیکر فلک دو پیکر شدی از شعله تیغ خرم حیات مخالفانرا در هم سوخت و هیز
نغش بسیاری انکا ترا بر سینه زمین افروخت و چندان جدال کرد که دستش از کار افتاد بر سرش هجوم آوردند
و دستهای از نیفتن لاکر ز شکستند **مرویت** که ان ظاهر اوج شهادت را شکسته بال بنزدان بوم است
بدسکال بردندان باخته دین حکم بقتل انرا و از خلد برین نمود و با کاش پیش از قتل هلال سر بریده میشود
تا حکم بقتل او نمی نمود **منقولست** که در انوقت که هلال را با دستهای شکسته بنزد عمر نخس میردند
بشوق شهادت ان فلک سپر با سادات چون قمر سرعت مینمود و نیز ان حال میگفت **مؤلفه** هزار شکر
که از دوست کامیاب شدم هلال امدام امروز آفتاب شدم عزیز مصر و فاکشم و چه بوسف مهر
ز نایب کرمی عشقش سینه اب شدم زد انستان وفا کرمی مصری بودم ز خاتم کوشش فدای انتخاب شدم جو
خالت پای کبک حکین گردیدم غبار کشته و زین کده رکاب شدم پس بکم عمر سعادت و انقبل آوردند
رحمة الله علیه مجلس سیزدهم از نایب سید در هجوم از برین لشکر
مخالف بیامسعود بر گزیده رب و درواش زین مجبها
تَحْمَدُكَ يَا مَبُودَ الْمَائِدِينَ وَ تَشْكُرُكَ يَا مَسْجُودَ السَّاجِدِينَ أَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ الصَّلَاةَ مِعْرَاجَ الْمُؤْمِنِينَ
وَ صَيَّرْتَ وَجْهِي نَبِيًّا خَيْرَ الْمُصَلِّينَ وَ تَصَلَّى عَلَيَّ مَنْ أَرْسَلَنَاهُ بِالْمَدِينِ وَ دِينَ الْحَقِّ وَ عَلَيَّ ابْنِ عَمَةٍ وَ خَلِيفَتِهِ وَ وَجْهِي الْمَطْلُوعِ
الَّذِي قَتَلَ فِي الصَّلَاةِ وَ مَنَعَ وَلَدَهُ مِنَ الضَّرْبِ وَ عَلَيَّ الْوَالِدِ الطَّيِّبِ الطَّاهِرِ نَبِيِّ سَيِّدِ الْمَطْلُوعِ وَ أَمَامِ
الْمَعْصُومِ فَزَا الْكُوفِيِّينَ يَا عَبْدَ اللَّهِ الْعَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ **مؤلفه** اغتلبه مقلان عالم عبوب بترین
قتلدم زبنده کتوت کرامت شایسته خلعت امامت ان وارث سرور ان عالم از آدم تا خلیف
خاتم آن کویره وفاد لیل است از این کعب خلیل است فرزند عزیز شاه مردان خورشید پهر عمر
ایمان ان میدانکه اهل و از است کافیاں در شهر از نماز است ایستقامت صاحب جان کداز و ان

ازان

هجرت و لشکر

۱۹۳

ذاران فرزند بخشند خام در نماز محقق نماز که چون تمامی اصحاب آن حضرت از برکنار و مقرران دوگاه
ذوالجلال بودند اکثری از ایشان شرفیاب حضور رسید عالم و بهر مند ملازمت شاه ولایت گردیده تمامی بعد
نیاز و صاحب مزاج نماز بودند و در پاری جناب مستطاب امام حسین خود ذاری نتوانستند نمود و هر یک
یا بطریق سر بازی پنهانند بقوت ایمان و یقین بادشمنان دین جهاد می نمودند و بکن صد نفر را و پیشتر
از لشکر مخالفان برخاک هلاک می افکند و هر کدام از اصحاب آن حضرت که روانه میدان اشقیام میشد تا جمعی را
بجهنم فرستاد بر وضو آن قدم می نهاد عمر ابن حجاج با عمر بن کعب که لاعلاج باید تر نشمارد تا این
نمود مصلحت در آنست که بیابان تمامی لشکر از سوار و پیاده بعسکر قلیل آن بزرگوار حمله ور گردند آن غذا هم
کار ذاری عمر و نابکار پسند آمد امر کرد که دیگر کسی بمبارزت بیرون نرود همگی بی یک کفه در بجانب شانسگاه
حمله آوردند پس شهر شیر بر این که سخریل باوزان اصحاب شمال و سردار دشمنان اهل همین بود با باوزان خود از
مینه لشکر جدا شده بر مبره عسکران و در حمله نمود اما چون همین و بسیارانستند بزرگوار هنوز از جیب و
زهر خالی نشده بود و یقیناً اصحاب سعادت تمام بودند که بدرجه شهادت نرسیده بودند **مؤلفه**
میره اش بود از اصحاب همین در مینه اش نیز از باب یقین در کشور شرح مصطفی دیده امان در خانه
سرم رضی بوده همین انعام تمننان قدم استوار نموده از تبر و کمان و شمشیر و سنان با آن پشیمان میدانستند
جفا کردند و یکی با هزار و اندکی با بسیار آمدند **مؤلفه** در معرکه هر که بی سپردند ملک بن بهر حمله
و در شد ملک برق ز شیخ ملک دلاور در خون صد نفر شد هر که وفاتش بیشتر بود سر که جهاد بیشتر
شد **مؤلفه** که بهر طرف از لشکر مخالف که آن سعادت تمننان حرکت میکردند آن ظالمان میکردند
عمرید که هر حسین بن غیر را با پانصد تیر انداز با مداد شرف فرستاد و تا بهر حرب مشتمل گردید و اصحاب آن حضرت
بیشتر از بیشتر قدم ثبات استوار شدند و کوشش در جهاد می نمودند در آنوقت تیر اندازان سپهر از کنگره جز
حسین فلک در نظاره و زم آن بزرگواران در بدت حرکت کشادند و انگشت نعت بدندان گرفتند و چون صد
ان ظالمان و عمری ایمان آن بود که از چهار طرف حمله آورده کشتی جیانت اصحاب سفینه نجات را چهار موج
نموده در آن دریای پر آشوب غرق نمایند و خیمه های حرم محترم بیکدیگر متصل بود از یک جانب حمله توان
اورد و علیه اللعنه حکم کرد که سزادفات عصمت ذاباد را آوردند چون متوجه این جرات و بی شرمی شدند
اصحاب آن حضرت از میان خیمه ها درآمد بسیاری از ایشان را بجهنم فرستادند بعد از مشاهده این حال عمر
ابرو گفت که آتش خیمه ها زدند و خاک سزادفات جلالت را بر باد فنا دهند در آنوقت اطباء مدد از این خیمه بکن
کسیخت و او تا دایم از جا برآمده بر یکدیگر ریخت و آن دو در خیانتی افروختند که تن و جان پر کرده کیان حرم
رسالت گذاخت و آتش بخیرین طافت خیمه کیان که بهترین اهل جهان بودند انداختند **مؤلفه**
باد فتنه خالت زمین را بگرد برد هم ز آتش ستم دل افلاک بشد این بی طناب خیمه که مبعثت سرنگون

جلد اول

۱۹۴

آه درون خیمه کیناش طناب شد جناب سیدالشهدا فرمود که بگذارید که آتش بجیمهاوزند که چون
کنند آه ایشان از آنجا مسکود و پیشود و چنان شد و پوسته اصحاب کبار انسید اختیار در مقابل الله ان شکر
میکوشیدند و بکنفر از ایشان که شهید میشوند در لشکر سعادت اثران حضرت می نمود و چند نفر که از جنود
نامعد و عمر مردود گشته میشدند ان لشکر ان ملعون معلوم نبود اما چون اصحاب ان حضرت بسید
شهید شدند و خبره کی مخالفان زیاد شد ابوتما صنادی رضی الله عنه خدمت ان امام شهید آمد و
یابن رسول الله خانم فدای تو **لؤلؤ** ای آنکه توفیق طراز معراج نماز برد که دست کعبه زاری
نماز هر جا که توفیق قبله حاجت انجاست که خاک عرافت و اگر ملک حجاز لشکر مخالف بتو نزدیک
شد میخواهم که چون راه روان طریق و نادر خاک عراق جان خود را فدای تو غم و آرزو دارم که نماز
یا تو در بایم که نماز و ذاع است چون سیدالشهدا نام نماز را شنید آه سرد از دل برکشید و سر باسمان بلند
کرد و فرمود که نماز را بنیاد ما آوردی خدا نماز گذارند کان کرد اند بلی اول وقت نماز است از این
کافران مهلبی بطلید و مهلبی نماز شود چون مهلت خواستند این غیر ملعون گفت نماز تمام قبول نیست
چیب این مظالم گفت ای کافر غدار نماز فرزند میاید از قبول نیست و نماز چون تو کافری قبولت این غیر
ختم نمود و چیب حمله کرد چیب شمشیر بر روی اسبش زد که انکافر افتاد خواست او را بقبول رساند اصحابش
هموز آوردند و او را از معرکه بیرون بردند پس زهرین قین بجای سعید بن عبد الله حنفی در پیش روی ان امام
مظلوم ایستادند و جان خود را فدای ان جان جهان نمودند و ان حضرت باقیه اصحاب سعادت نماز گذار
بصوان نماز خوف **عز و است** که در دعوی صفین ابن عباس در کاب مستطاب جناب امیر المؤمنین
بود در هنگامی که آنحضرت در میدان کارزار با کفار و غبار مشغول محاربه بود و نایز حرب بنوعی اشتعال
یافته بود که شراره آتش بفلک اشر می رسید که اگر سحاب در ناپا آب فرو ریختی حرارت ملک شعله آتش منطف
نشدی ابن عباس میگوید که در ان شدت کرمنا و محاربه و مقاتله جناب سدا الله العالی مکرر بسوی آسمان
فرا فرمودی و دیده بخورشید جهان کشوری پیش رفتم و عرض نمودم که ای سرور سر و زبان و منخرام از زمین و
آسمان **لؤلؤ** ای که نورخ خورشید در خنار تو است پیش دیده و دل هر روز دیدار تو
تکلیت کلش فرود کن و خلوت خوش تو است تا درین زدم تیغ شرر بار تو است درین زمان کارزار
که پرواز از چیب که مکرر بسوی آسمان مینگری و نظر از منظر فلک بجزنداری ان حضرت فرمود که ای سر
عباس من صد وقت وصول نمازم ای عباس میگوید که بان نامه مفاخرت هر و مهتر هر عالم گفتیم که ای
زینت عرب و منبر و قائم مقام حضرت خیر البشر در انوقت کجا محال نماز است و هنگام داز و نیاز ان
جناب در جواب فرمود که اگر مراد من از محار کافران اجزای امر نماز که عهد حکم خداوند میبود و در
امین و نایب فلاح و عود دین است میبود قدم بعصه مصافحی نهادم و شمشیر از غلاف بر روی آوردم

شهادت غلامرضا

۱۹ هـ

مؤلف مهتر از باب نیاز سرور عالیان شاه حماز از زمین چون بفلک کرد
 تخفه آورد و مراجع نماز **مروپست** که چون حضرت رسالت پناه شیخ که از مراجع مراجعت
 فرمود در روزش اول کسی که بشر خدمت انور رسید شاه ولایت بود بسخنه رسید است که چون
 ان منیر اهل نظر و چون بخت دین پرورد در صبح شب مراجع چشم حق پیش حضرت خیر البشر افتاد تهنیت
 و مبارک باد فرمود و سوال کرد که یا رسول الله هدیه درگاه را چکر دبی و بندگان را چه آوردی حضرت
 از روی تعجب بان حضرت تکریبیت و فرمود که یا علی نیاز بر دم و نماز آوردم بل نماز دولتی است که در سر
 ان دولت انور و شهادت سرافراز آمد و صاحب این رتبه و اعزاز شد و استان نماز آن بزرگوار را شنیدیم
 بشنو که فرزند غالی مقتداش چگونه متوجه نماز خوف گردید و کاران غریب مستیلا و اصحاب با وفا بکجا
 رسید **مروپست** که چون ان حضرت در میان معرکه کارزار و این هنگامه کبر و ذار متوجه نماز
 شدند لشکر اعدا فرصت نموده چندان تبر مجانبان امام کبیر انداختند که یکی از آن دو بزرگوار که جان
 خود را فدای فرزندان سید ابرار نموده بودند از بسیاری جراحت تبر و شمشیر از یاد درآمد و ان سعید عبدالله
 حقیقی بود چون بر زمین افتاد میگفت خداوند! تو لغت کن ایشان را مانند بخت قوم غار و نمود و سلام مرا بر سپهر
 خود برسان و او را اعلام کن از آنچه از الم بافتم در نصرت فرزندش خداوند! من دلیلند با سپهر تو کردم مراجعت
 خود امیدوارم که در آن چون شاهد شهادت نوشید سپهره پیر در بدن او بود بغیر از جراحتهای نیزه و شمشیر
 بعضی گفته اند که حضرت زافرحیت نماز جماعت ندادند و هر یک جدا بگانه نماز کردند پس عند الرحمن بعد از آن
 جان خود را فدای ان مقرب درگاه بی نیاز نموده بعد از ان عمرین قرطه انصاری مهاجر جهان و سالک جنان
 شد بان بخو که مانند سعید که هنگام نماز تن خود را سپر پیکران مقرب درگاه بی نیاز نموده در پیش روی
 حضرت ایستاد و جهاد میکرد و هر شمشیر و نیزه و تبر که متوجه ان امام کبیر میکرد پدید میجان میخورد و غمگند
 که بان حضرت برسد چون در سرگویی و فا از یاد درآمد گفت باین رسول الله! با وفا بسعد خود کردم حضرت فرمود
 بل چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من خواهی بود و اکنون حکم رسول خدا از من سلام برسان
 و بگو منم نیزه بودی نیز دشما خواهم آمد زهی سعادت انور و زان وزهی همت ان بزرگواران یا لیتنا کثا
سپهر **مقوز نور اعظم** **مجلس چهارم از باب سیم در شهادت غلام**
سپهر **مقوز نور اعظم** **باز در رحمة الله علیهما** خداوند
 بندگی نیست که در بند کیش ازادی یابند و ازادگان سر در خط بند کیش آرند خواهی در جهان یک
 بنده و بپست و جمله بندگان شرمند و او زهی بنده که در راه اطاعت سر دهد و در کند ازاد نشود
 هتد از ان صاحب جنان جاودان شود و از این سرافراز و جهان **مؤلف** دانستنی دارم
 ازادگان از وفای مانند کان خواجگان شرح حالی بر سر مهر و وفا از وفاداران شاه کربلا

از غلام کن غلام او سپهر از ادب برد که او سوده چهر تا بیا موزیدای ازاده کان شوه مهر و وفاز
 بندگان و فقی جوی از قبا بل عرب در بیا با بی زام مکر و ند نشنه و کرسنه و کیزان مانند و بهر طرف
 شناختند اثری از زام نیافتند سر کشته و ناچار و در مانند و گرفتار دران بیا بان روزی قطع نظر از حیات
 خود نموده با نظر ممالک خود بودند که ناگاه رخسار سروری از دور پیدا شد که مثل خورشید تابان
 و مانند سر و خرامان می آمد چون نزدیک شد دیدند که دست کرد و جهان و باورد در مانند کان حضرت
 رسالت و مشک بر آب بر دوش دارد و مابقی با پنجمون صد لکوش تشنه گمان بیا بان ملاکت ^{ند} زینا
مؤلف کی کشدگان زام نجات آمده است او تشنه لبان اب حیات آمده است دوی در کد
 مندان جهانست جهان جان حیات جاودانست سر افزای به دهم شاهان شهنشاه زمین
 اسمانست صفای چشمه اب حیات است روان بخش لب تشنگانست بشنا پید بسوی او
 که هرگز اسیر اب نماید تشنه کان با دیر نمای آمدند و در دور انحضرت جمع شدند و هر یک پیش دستی نمودند
 که مبادا در آخر کار اب تمام شود و تشنه بماند و انحضرت بهمان یک مشک تمامی قوم را و شتران ایشان را
 اب دادند و همچنین مشک پر بود و نظره که نیامده بود پس آمدند تمامی ظروف و مشکهای خود را پر نمودند
 فخره وقت دیگر نمودند مگر غلام سباهی که دوری نمود و بدولت و بعض خدمت انحضرت اقبال نمود حضرت
 او را طلبید و ان سباه ابا کرد گفت من اب از عهد میخواهم زیرا که او ساحر است و از سحر است که مشک ابی خلق را سیر
 می نماید میگفت ای قوم این اب نیست سز است و مرا سیر اب نخواهد نمود چون سخن او بینع اشرف جناب بوی
 رسید فرمود که بجدا سو کند که من بیشتر بجهت او آمده ام و تا ویرا اب ندیم از این بیا بان ^{نخواهم} ترکت میگفت مؤلف
 من با همه یار و همراهم بیکانه و اشتانند نام بادشمن و دوست عم کسارم با حله فناده دست یارم غلام
 پیش آمد و گفت هر گاه دعوی نبوت تو باطل نیست بمن ظاهر کن که این اب از زمین یا آسمان که در این مشک
 جاری است حضرت رسالت بر انگشت هدایت نقاب از پیش رده اش برداشت غلام دید اب از آسمان بر مشک
 انحضرت میریزد **مؤلف** دید اب از آسمان فر می ریزد چون رحمت ایزدی با و میریزد ان
 سیر از رحمت میاید ان باده و خم سوی سبوم میریزد غلام صبحه زد و بی اختیار خود را بخدمت انحضرت
 افکند و بشرف اسلام مشرف شد زیرا که دانسته بود که سحر ساحر با سحر انرا ندارد و انحضرت صاحب اعجاز
 پیغمبری و ذائقه لوی سرور است ^{نخواست} انحال خبانت و سباهی ظاهری و باطنی سعادت و سعیدی بدل کرد و بدو بجا
 مولای خود که یکی از اعیان بود بود شامه او را مطلع گردانید و خواجه و غلام و قبیله و عشیره او بخدمت سرور
 موجودات آمد شرف اسلام زاد را یافتند نیز از ان غلام ضعیف مولای ابا در بود که در صحرائی کربلا خان خود را
 بصلای سرور شهیدان نمود سباهی بود که سفید بخشان جهان را از روی غلامی که خاجه کان دوران را نام و او را

شهادت عمر و بن خالد

۱۹۶

در خط بندگی وی بود **مَوْلَانِ** سواد طرز مشکین حور بان رویش نصیم کلشن خلق بهشت با بوش
باز خلعت اقبال سرور شهادت طراز خلوت تقدیر لیلۃ الاسرا مکوسنیه که خطر زکات ایمان بود مگو
سناه که سطرین خط قرآن بود با همان سعادت عذار او بدی شب در آن طرفت چه کلمه القدری بد
مرویت که چون مشغول شورش داشت در آن شب شد الشهادت در خیمه سعادت بعضی از شب تا صیادت کذا
و بعضی از شب تا بتهتبه و ترتیب الان حرب انعام در خدمت از حضرت بود و مخطبی غنود و چون صبح طالع و بنا
عمار به و مقاله شد سعادت نمودند بلکه فرزند خواجیه کاینات در آن بیابان نهادمانده در برابر چندین هزار نفر
سناه در سناه جز آن اینستاده نونها آن جن رسالت سرو اما اینجا بان جان روانند سعادت نمود با قبال و
شهادت در برابر فرزند شاه ولایت ایستاد و عرض نمود باین رسول الله **مَوْلَانِ** تو مانده بکسی و زندگی
کنام منت باین کنام سپرد و تم کوام اگر چه نام من سر سیر کنام بود مرا چه باک که لطف تو عذر خواه بود
کسی که از سر کویت رود بفرمانگاه سفید رود و در کوه هست نام سناه مرا امید بود آنکه تا شهید شود
سناه رویم و خواهم که رو سفید شوم قلابت با در جان مرینده و ازادی مرا مخصر فرما که بنده و ارخان خود را بگذر
قدمهای عرش فرسایت تمام و از آنش دوزخ ازاد شوم حضرت امام حسین فرمود که ای غلام من ترا مخصر نمودم
که بر کردی ضرب عرض نمود که ای **مَوْلَانِ** دشمنت را بخت بر کردی مرا اقبال دوست هبتر است از زند
بهر پیروی ای حبیب رسول خدا من در رفت و در خدمت شما باقیست گذاشتم ام اکنون که هنگام
معت و بلاست از شما جدایی اختیار نخواهم کرد که من با این روی سنا و حسب شاه و بوی بد شهید شود و سفید
و خوشبو و سرفراز از اهل بهشت کردم بخدا سوگند که از شما جدا نمی شوم تا خون سناه من با خون طیب شما مخلوط شود
مَوْلَانِ جز این باغ جنان من سفید و زورم جز این در صبر با بر و زورم جز زال شهادت بکام من شد
جز شراب سعادت بکام من نرسد هیچ کلبن کلدار و هیچ کلشن و باغ نکرده منع فغان هیچ باغبان از باغ
بهر از حضرت رخصت حاصل نموده مرده اند بعد آن قبال شتافت و جمعی از آن کافران را بدو که نار فرستاد از غیر
الامر توانای او تمام شد از یاد زامد و جام شهادت از دست منافی اجل کشید و مصداق آیه شریفه **الَّذِينَ جَاهَلُوا**
فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ لِسَانَهُمْ كَرِيمًا که در آن حالت فریاد بر آورد که یا سید ادرکنی جناب سرور
شهادت خود را بر این مظلوم سعادت نمود و شهید از چند سناه نام سفید صلوات بخت سفید رسانید و گفت خدا
دوی او را سفید گردان و بوش را اینکو و او را با اولاد رسول محشور فرما از جناب امام زین العابدین مرویت
که چون اهل بادیه بجهت دفن کشتگان الرسول آمدند نفس او را یافتند که از بکیت دعای سرور مظلوم سفید
روی و عنبرین بوی گردیده بود در حمت الله علیه **مَجْلِسُ فَايَازِ هَذَا نَابِ سَمِيرِ بْنِ**
شهادت عمر و بن خالد صید اوی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ
بِحَمْدِكَ يَا مَنْ جَعَلْنَا مِنَ الرَّاهِبِينَ فِي مَضَائِبِ الْجَبِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَشْكُرُكَ يَا مَنْ صَبَّرْنَا مِنَ الْبَائِسِينَ فِي عَارِ

الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ بِأَمْنٍ اعْظَمْتَنِي لِسَانَ الذَّاكِرِينَ وَكَرَمْتَنِي بِبَيَانِ الشَّاكِرِينَ اعْظَمْتَنِي صَبْرًا
 وَكَرَمْتَنِي رِضَاءً عِنْدَ زَوَالِ الْبَلَاءِ وَشَرِيَّةً الْعَنَاءِ كَأَصْحَابِ الْكُرْبَلَاءِ الصَّابِرِينَ وَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ
لَوْلَقَه ای خوشاخال اولیای حسین سالکان ره وفای حسین ای خوش اقبال آنکه از سر
 گشت در کربلا فدای حسین مبتلا میشود و بعد غم دل چون کم ناید ابتلای حسین آه از اندام
 که تند باد قضا سر نکون کورخیمهای حسین **ایشیعیان و موالیان** بعد از آنکه آل
 زیاد اثر افروختند و خیمه های حرم محترم را سوختند و لشکر شقاق و نفاق بجدی بان حضرت نزدیک شدند
 که قصد انحرور می نمودند و کان کین بسوی آن برگزیدند و بتعالیین میکشیدند و بقیه اصحاب سعادت مند
 حضرت از یکدیگر سبقت میکردند و تن خود را سپران نور چشم حضرت خیر البشر میکردند تا انعام تمتد
 که شهید میشدند دیگر سپرو وارد پیش روی آن بزرگوار می ایستاد و دست بجهاد میکشاد و جان خود را آنجا
 عالمیان میفود عمری بایست که اوصاف آن تقریباً از در معرض بیان در آورند یکی از افاضه و بن خالد صید کرد
 که شاه با ایمانش صید صیادان شبا طین نگردیده و سگ هینک کیدار بار با ضلال کمان کمان بچو آب بچین او نکشد
 بخدایت آن حضرت آمد و گفت یا بن رسول الله مرا رخصت کن که با اصحاب خود ملحق شوم و شهادت ترا از بیم حضرت
 فرمود که برو که در همین ساعت ما نیز بتو ملحق میشویم و شهادت ترا آماده باش انعام تمتد نقد جان کرامی را
 بر کف فداه سر خریداری متاع شهادت بنا از ستایش زاد و مغالنه بسیار نمود و بیاران خود بیست یکی
 مصداق کرمه الذین جاهدوا فینا لنهدینهم نُسَبَلْنَا مَحْضُورًا بِكَرَامَتِ سَعَادَتِ وَمَحْضُورًا كَسُوءِ هِدَايَتِ
 و شهادت گشت بعد از آن سرگشته بیابان تلخ کای **حفظ الله لیسعده شای امدو**
 سپرو وارد پیش روی امام اخیای استا و تیر و نیزه و شمشیر آنکافران را بر روی و سینه و کلهی خود میخورد و او
 مردی بود ثاری قرآن و نافع حدیث پیغمبر آخر الزمان خادف اگاه و سالکی در راه ^{اولی} برهه روان طریق و فاد ^{لید}
 بود بگوی کعبه صدق و صفای خلیلی بود کلم بود در انوادی از بر اع حسین روان زدیده او آب رود نیلی بود
 با و از بلند گفت یا قوم ایة آخاف علیکم میشد قوم الأحراب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین
 من بعدهم و ما الله یبذل ظلم اللعیاد و یا قوم ای آخاف علیکم یوم الشار یوم تولون مدبریت
 ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقنلوا حیثنا فیسخبتکم الله بعذاب و قد خاب من افتری ای قوم بداند
 اینها بصیحت چند است که مؤمنان فرعون میکنند ای قوم سیرم بر شما عذاب نازل شود مثل آن عذابها
 که بر امتان گذشته و ارد شد مانند قوم نوح و عاد و ثمود و ایشان که بعد از آنها بودند و خدا میخواهد
 ستمی نرعی بندگان خود ای قوم من سیرم بر شما از عذاب روز قیامت روزی که روز عیشر بگردانید بسوی
 جحیم و شما را از عذاب خدا نگاه دارند و بنامند ای قوم میکشید حسین را پس مستاصل گردانند خدا شما را بعد
 عظیم و بدیستی که نا امید است کسی که بر خدا افترا باند **ایشیعیان** ای قوم که از انعام تمتد بصیحت

شہاد اصحاب رضی اللہ عنہم

کرد فیض کردند دوستی کردند و وفا کف جفا پنداشتند دوستی گفت دشمنی انکاشتند حضرت
سید الشہداء فرمود ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کند این قوم رو سیاه مستوجب عذاب شدند در هنگامی کہ
بصحت ترا قبول کردند و ترا و اصحاب ترا دشنام دادند و چگونہ مستوجب عذاب باشند کہ بزرگان دین و اهل بیت
قتل کردند **مؤلف** این قوم نیز ایمان دارند نومرد و فاعلم و پیمان دارند نومرد
در پی از خلیل این امر نشان قصد بلیمان دارند **در انوقت حضرت** شیرین کلام و تلخ کلام
اثر مہیاشده است آنچه جز است از دنیا کام و نیش و برکت و گریان عرض نمودند ای تو شوخ ای انبواب خدا
نیرسم و بزرگان خود ملحق نمیشوم حضرت فرمود کہ بر از برای خود در آخرت مہیاشده است آنچه مہتر است از دنیا و
در دنیا است پیری سبوی ملکی کہ زوال ندارد **حضرت** گفت السلام علیک یا ابن رسول اللہ صلوات بر تو باد
و بر ہر یک اہل بیت و خدا جمع کند میان ما و تو در بہشت جاوید حضرت فرمودند این پس انشاء تمند در روز
حرب غوطہ و رشد و حج کثیری زاید و زخ فرستاد تا بدرخہ شہادت فائز کردید و درخت خود را در وسط مہمانا
دینا بساحل نجات کشید رحمہ اللہ علیہ **مجلس شانزہم** از باب پیر در بیان
شہادت سوید ابن عمرو و یحیی بن سالم و زنی و قرۃ بن قرقہ
غفاری و عمر بن مطاع جعفری و حجج امیر و ق و جنازہ
ابن جابر و عبد الرحمن بن عمرو و شہر مکر کہ دلادری غائبین شہید
شاکری رحمہ اللہ علیہم **اجمعین** الحمد للہ الذی جعلنا
من اجناء و سید الشہید السید و اخفاء لوسنا بحبہ قرۃ عبون رسول المجد الذی عمر اللہ بئسلا دایم و
صاحب المعراج و فرم از اللہ سجود ما و طوفنا علی المصلین و الحجج احیہ رحمۃ الرحمن و عروۃ الایمان المقول بسبع
انجفا المتنوع من شریب الماء سید الکونین ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام **مؤلف** چون شرح
ماتم اصحاب حسین خون میرود از بیدہ احباب حسین اشیعہ جنتش در دل است این تفرید داری بود
باب حسین ایگر فزاران سودای عشق الهی و زنده دلان فیوضات نامتناہی معتبرین عمرہ صفا و مقصود
حجاج و فاعلمنا جان عنایت خداوند رحمن و منتسکین عروۃ الوثاقی دین ایمان این مختصر حکایت است از قرآن
کوی و فاعلمنا طریقی صفا **مؤلف** سالکان درہ و فای حسین دوستان اولیای حسین
نشتگان قرابت قرب خدا جان نشان ازان کر بلا ی حسین از سعادت نمندانی کہ در هنگام گرفتاری و ابتلا
و زمان محنت و مشقت و عذابان خود را نشان ازان سالار اصحاب و فاعلمند ایشیعہ کر کوش دار و
ساعی خود را بهوش از نا احوال بعضی از ایشان بر توفیق کم شاید رسم و فاعلمنا موزی و دیده از
دنیای فانی بر روزی یکی از سودا میان محبت حضرت سوید عمر است کہ بشرافت حسبی و کثرت نعمتا
معروف و بصفت خوشنابو موصوف کمال داشت اکام و روزی در راه حاصل شہادت محمول فرود آمد

جلد اول

مزرعه وجودش متاع سعادت در بازار شهادت سودش چون دبد که لشکر مخالف در زمین عزایان
شاه مجازتزد یک شدند مهتای خان نزاری ان حضرت شد و قدر در میدان مبارزت نهاد و خدایکه
نار و توان داشت پای ثبات استوار نمود و دار موی و مری آنکی داد و بزبان خال میگفت **مؤلفه**
ای که در معرکه داری سر سودای حسین تو میندار ز بانگت بسو دای حسین انکه فریاطع سود
سعادت دارد نباید از زهد دل بسو دای حسین سوید چندان مبارزت نمود و از کشته نشسته
مناف که از فوت و توانا بی افتاد و از بسیاری جراحت در میان کشتگان از یاد آمد در کنارش روی
از خون جاری شد و هم چنین مدهوش و خوا موش بود تا وقتی که بهوش آمد او از قد قیل الحسین بگوشت
رسید **موسیث** که کاری در موزه خود داشت بیرون آورد و افغان و خزان مشغول هم
شد تا انعامند و اشهد کردند بر حسین مسلم نمازی و قره بن قره رضای و عمر بن مطاع جعی
و حاج بن مسروق و جنازه بن خارش و عبد الرحمن عوفه که یک یک میدان قتال آمد و خود زانی ناک
لشکر کفر زدند و بان نهها با ان اشقیاء از ری کردند و هر یک جمع کثیری ذابند کفرشانند و زلالها
از جام سعادت کشیدند و با علا در جهان رسیدند **مؤلفه** بشاه تشنه لبان سر در فگار کرد
با در زناه و جان خود فدا کردند بگرچه شیوه باری و غم کناری بود بانغیز گرفتار مبتلا کردند
پس برود لبران شاکر و پیشوای جوانان ذاکر برین سویدای سید شهاب اهل جنان نور چشم خاتم پیغمبران
شیر معرکه دلاوری غابرین شب شاکری باشوذب مولای خود گفت که اشوذب چه در خاطر داری شود
در جواب گفت مقاله خواهم کرد تا کشته شوم غابری گفت من نیز توان گمان داشتم چون این سعادت یافته
برو بخدمت امام و عهد خود را ناز کن و در خصت طلب نما و مهتای سفرا خوک شو که امروز روز است
که باید جانم فدای فرزند زاده پیغمبر کنی چنانکه سایر اصحاب فدا کردند و علی هیر از این نخواهد بود چنان
روز جزا در پیش داریم **مؤلفه** امروز که اندیشه فردا نکنیم این درد گناه را مدام و انکنیم
کوشیم بجان که تمام خود را اند صفت و سخره سو انکنیم پس انغلام بیک فرجام اذن جهات اخذ
امام حسین حاصل نموده بعد از کوشش بسیار و قتل کفار بدرجه رفیع شهادت رسید و جان خود را
فدای انس و لحرار نمود بعد از ان غابری مقدم بقین بخدمت امام حسین آمد و گفت السلام علیک یا ابا
رسول الله جانم فدای تو باد **مؤلفه** ای انکه زهر خونری خوبی از مرجه بجز خداست محبوبی
اند در سر بازار جهان کس بخیزد از دوستی تو چندان مرغوب تری بخداشم که امروزه چکس از بیگانه و خوشتر
ز من از تو غریب تر نباشد و اگر منوالستم دفع تمام کشتن و ستم اعدا را از تو بچیزی که ز من از جان
عزیز تر باشد مرا بده دفع میگردم و اکنون جان خود را از تو دریغ ندارم **مؤلفه** ام که بیدل زنده
گفتار توام بنماید از دیده زد بدار توام این کرب بلا مصر شهادت بازار تو پوسفت و من بجای

شهد شدن با حق اصحاب

مخبردار توام بر تو سلام میکنم و ترا ذاع مینامم و گواه میکنم که بر طرفه حق تو و پدید تو باشم پس بحکم
 حدیث مقدس نبوی که میفرماید علیکم بلجهاد فانه رقیبائیه امتی دست بقبضه نفسی ایدارد
 آورد و مانند شیر رو با ملخلاف آورد **هریست** که در آنوقت غایب خودی بر سر داشت
 زهی در بران یک طراز نادک شهادت و این یک بل از پیکر سعادت و روان بید پستان کرد و بیع این تمیم گفت
 که من چون دیدم که او با تیغ برهنه و خنجرها را در دست گرفت و مرا در شجاعت او زادم که ما شامدا
 کرده بودم گفتن آنها الناس این که بسیاری سید شایب اهل جان می آید پسر شب است شریسته شجاعت است
 مبادا کسی بمبارزت در برابر آورد **مولفه** هر کس که بر زم او سرافراز شود تا اگر ک اجل فرین دستا
 خیر و معنائش شود و در راه صفت بر سرش آید کجشک این مخلص باز شود پس آن نامزدان سید
 و مانند شیر زبان بان برهنه بران در راه صفشان حمله کرد و بهر کس روی او در زاده از دو بیت نفرز اینجاک
 هلاک می انگند تا آنکه جمع بسیار از ان اشرار را از یاد آوردن تا زینش را بضر بسنگ خسته و مخرج کرد
 از یاد زامد بیک باران کافران سنگ دل بر سرش ریختند و زخم بسیاری بوی زدند و سر مبارکش را که ترا
 کنار خود بان جتا بود از بدنش جدا کردند و نیز در سقید پلید برند و چون تراغ داشتند که هر یک می گفتند
 که من او را کتمم گفت او را بکنفر نمیتوانست بکنند بر اجتهت هم لشکر کشته شده است رحمة الله علیه مجلس
هفدهم از باب سیم در بیان شهادت عبداللہ و عبدالرحمن
عقاری و زین بن شعیب رحمة الله علیهما
 الحمد لله الذی جعلنا من المؤمنین یولایة الذمعة الشاکية و الصیبة الزانیة الذی یکی السماء علیها
 الیما و نواح فی مصیبتهم ملائكة السماء یامعشر السلیین ابکوا علیهم و نوحوا الی ربنا قال رسول الثقلین
 و سید الکونین من بکی علی الحسن و حبت له الحسن **مولف** این ما نم کبیت کسان میگرد زهرا
 بول در جان میگرد بر فرق زنان شیر خدا میآید پیغمبر آخر الزمان میگرد اجتماعان مصیبت
 سرور مظلومان و ایتیمیان و گریه کنندگان جمله انضا صدق نصر من الله نصرت خداوند ناصر شهد شها
 نوشیدند و حله زنبای سعادت پوشیدند زاده از چهار پنج بابی نامده بود عبداللہ از دی و عبدالرحمن
 عقاری کر بان و نالان مجدمت ان حضرت آمدند و بسبب اخذ گرفتن سلام کردند حضرت بنظر مرحمت بوی
 ایشان نظر فرمود و بر سعادت آن دو سعادت مند افزود و ایشانرا نیز دین خود طلید و فرمود بیاید
 و مهتای شهادت شوید و غار مزار سعادت و بهشت جاوید گردید که این فضل عظمی نصیب شماست و
 از گذشتگان و آیندگان هیچ کس با این مرتبه نرسیده است از التفات انور و بر گریه و اندوه ان دو دل آور
 افزود حضرت امام حسین فرمود سبیکر شما چیست که یک ساعت دیگر بر حسب منتهای حق می رسید
 که در راه دین حق و امام حق جان و سر میبازید ان دو سعادت مند کر بان گفتند که ایستد و مولای هزار

در راه صفت آورد
 آن پیش رو سید
 صحنه سازد طلبی
 جز آن کرد که در دل
 عرسد از خون خورشید
 لشکر را بدگشت است
 شام و کوته غاب است
 بازان کیند غایب چون
 نام و پستان ز او بد
 بکشته شدن ناود
 و زویرا انگند

جان ما بصدای تو نباد از برای خال خود کوبه نمیکشیم ولیکن بر خال خیرت مال تو کوبانیم که مخالفان رویه
 از هر طرف بشما احاطه کرده اند و ما نمیتوانیم دفع شر ایشان را از شما بکنیم **مولف** این کوبه مبارک را
 باری است سوز جگر از بهر دل افکاری است این خون جگر بخاری از دیده مناست بر نهان
 بی مددکاری است حضرت فرمودند خدا شمار اجزای خیر میدهد بسبب اندوه که بر خال من دارد بجز
 خیرهای پوی کاران بر آن سعادت مندان حضرت رو ذاع کردند و بسوی میدان روان شدند و بعد از
 کارزار بسیار و کشتن انگروه و تفاوت آثار تاج داران شهادت و بر از دیده خلعت سعادت گردیدند **مولف**
 مگر که بیای سروری برین عهد نخل چمن امید او برنگ کنی بر اثر شاهی بنهند تا در ره جانبازی
 افتند بعد از شهادت آن دو بزرگواران حضرت غلام ترکی بود که آن سعادت مندم بشرف شهادت
 نایز گردید داستان شهادت او در مجلس دیگر ذکر شد است پس زمین شعنا میدان تاخت و هشت برود
 قرآن داشت بان هشت بر هشت منافق را از یاد زاور کرد و هر نیری که می انداخت حضرت میفرمود خدا تیر
 او را بر نشان اشنا کن و بموض او بهشت عطا کن بر آن سعادت مند بدرجه شهادت ^{صد} رحمة الله علیه مجلس
هیچدهم از باب سیم در بیان شهادت غلام حضرت سپاس
 و ستایش بیقیاس مر خداوند است که بندگان فرمان پذیرش ازاد کاند و خواجه گان ازادش بندگان
 محمد عتی از بندگی او خواجه کایان شد و علی رضی از اولادش مفرج موجودات تعالی الله حسین که میکند
 اطاعتش گذارد پایه قدرش از دروه افلاک گذشت و سر خط ازادی اش بجهت غلامانش نوشت **مولف**
 مگر که حسین را غلام است او خواجه جمله **غلامانست** خرم دل انگر بنده اوست کونواجه
 خواجه گان تمام است روزی سرور خواجه گان امام حسین غلامی دید که با سکی همکاسکی میکرد فرمود
 که ای غلام چرا با سگ طعام میخوری غلام معروضی این خواجه انام داشت که باین رسول الله **مولف**
 مرا غیبت که امیدی از انجام نیست برود کار تمنای از حیات نیست مراست خواجه یهودی از غلامی
 بزرگدانی خود خواهر شایام نیست چون از این سبب اشادم این سگ را خوشنودی نمایم تا آنکه من
 شاد شوم و از غلامی یهودی ازاد کردم حضرت چون این سخن را از او شنید بزدان یهود که مالک غلام
 بود **مولف** برای حواله مران بنده نمکین بود روانه شدند ازادگان بسوی یهود چو افتاد باهن
 چه تافت موشر کرد چو کیمیا مغرب مذاطلا فرمود **حضرت** بیهودی فرمود و دست دینار طلا به
 میدم که این غلام خود را بمن بفروشی یهودی از لقای انخواجه همان سرور شد گفت من غلام خود را
 بصدای گامهای مبارک تو کردم که خاک خانه مرا رشک آسمان فرمودی و این بوستان را با وعظا نمودم
 که خانه ام را از نکبت کلین جمال تو معطر فرموده **مولف** خانم ازاد را بدال کرد خاک کویم
 بر از افلاک کرد و مال را بر تو پس میدم که تو پیش رو کردی بخانی حضرت فرمود من مال را بنو